

آنچه در این ستون می‌خوانید، دیدگاه‌های رسانه‌های خارجی است که صرفاً جهت اطلاع‌رسانی منتشر می‌شود و این دیدگاه‌ها موضع روزنامه «هم‌میهن» نیست.



یمن و همدستی امارات و اسرائیل

اختلاف سعودی‌ها و اماراتی‌ها، مدت‌هاست در جریان بوده اما ائتلافی که بین اسرائیل و امارات در حال سربرآوردن است و سیاست آن‌ها مبنی بر تضعیف قدرت‌های بزرگتر سنتی در سراسر منطقه، ریاض را مجبور کرده برخلاف طبعش، موضعی سرسختانه بگیرد. در موضوع یمن، این عربستان بود که امارات را دعوت کرد تا در مداخله نظامی در آن منطقه برای کنارزدن جنبش حوثی‌ها از قدرت در صنعاء، شریک شود. این پس از آن بود که این گروه، دولت مورد حمایت شورای همکاری خلیج[فارس] را در سال ۲۰۱۴ کنار زد. ریاض، از چشم‌انداز این که حوثی‌ها به عنوان معاندی شبیه به حزب‌الله و با حمایت ایران در مرزش داشته‌باشد، نگران شد و حمایت خود را از حزب اسلام‌گرای «الاصلاح» در یمن ادامه داد. ریاض چاره چندانی نداشت جز اینکه از ابوظبی کمک بگیرد، چون، مصر، پاکستان و دیگر کشورها حاضر نبودند، نیروهای خود را به جنگی بفرستند که گمان داشتند، به مخمصه‌ای منجر خواهد شد. ابوظبی بله گفت، اما خام‌اندیشی سعودی‌ها نسبت به نیات امارات، بیش از حد بود. توجه اماراتی‌ها، به‌سرعت تجسم یافت، نه در قالب پروژه‌ای برای به‌چالش کشیدن حوثی‌ها، بلکه بیشتر در جهت علم‌کردن جنوب به عنوان حوزه نفوذ خودش و عمدتاً از طریق نیروهای نیابتی. اما امارات در یمن با اسرائیل نیز همکاری کرده است و آن‌جا پایگاه‌های نظامی، سامانه‌های راداری و زیرساخت‌های نظارتی برپا کرده، در جزایر دارای اهمیت راهبردی سقطرا، یریم، عبدالکوری و زقر، این‌ها همه به‌خوبی مستند شده‌اند، هر چند حرف چندانی از آن‌ها زده نمی‌شود. اقدام اخیر اسرائیل در به رسمیت شناختن سومالی‌لند، پیامدی طبیعی از کار متحد اماراتی‌اش بود. امارات منطقه‌ای جدایی‌طلب را در سومالی تجهیز کرد، از طریق ساخت جاده، ساخت بندری در بربره، ارتقای فرودگاه هرگيسا و ساخت پایگاهی نظامی. همه این‌ها در حالی بود که موضع رسمی حمایت از موگادیشو [پایتخت دولت مرکزی سومالی] را حفظ کرده بود. ابوظبی بخشی از جنوب یمن را برای خودش جدا کرده است، در چارچوب حمایت رسمی از جمهوری یمن و دولت در تبعیدش. امارات از لاقال سه عضو شورای ریاست جمهوری یمن، جدایی‌طلبان مجلس انتقالی جنوب یا همان اس‌تی‌سی هستند. این موضوع عملاً این نهاد را فلج کرده است. اس‌تی‌سی، داستان را خوب بلد است. اگر می‌خواهد در نهایت استقلال به‌دست آورد، نیاز به حمایت امارات و اسرائیل خواهد داشت تا بر بدبینی‌های آمریکا غلبه کند، بدبینی‌هایی درباره تقسیم کشوری که همین حالا هم به نظرش دردرس‌ساز می‌آید که بخواهد زحمت بیشتری صرفش کند. در طول یک‌سال گذشته، آن‌ها مشغول پیش‌راندن این ایده بوده که تنها دو قدرت در یمن برپا هستند: حوثی‌ها در شمال و اس‌تی‌سی در جنوب. به رسمیت شناختن جنوب، مسیر سریعی به سمت ثبات بر اساس شروط غربی است و حوثی‌های مورد حمایت ایران را هم منزوی‌تر می‌کند، حوثی‌هایی که آمریکا نگران است در حال نزدیک‌شدن به چین و روسیه باشند. هم برای طرف‌های یمنی عربستان سعودی و هم برای همتایان منطقه‌ای، این معمای است که عربستان سعودی، قدرتی سنتی در یمن و حامی کلیدی سیاسی و مالی دولتی که اس‌تی‌سی را هم در شمول خود دارد، چگونه اجازه داد وضعیت این قدر از کنترلش خارج شود. راز نه‌چندان مخفی درباره یمن این است که از زمان آتش‌بس ۲۰۲۲ با میانجیگری سازمان ملل، ریاض صلح با حوثی‌ها را بهترین راه برای تأمین منافع خود دیده. آتش‌بس غزه در اکتبر به عربستان اجازه داد گفت‌وگو درباره عادی‌سازی را با حوثی‌ها از سر بگیرد. مانع‌تراشی بر سر این گفت‌وگوها، به نظر هدفی کلیدی برای اس‌تی‌سی و امارات است. برای امارات به نظر می‌رسد هدف بزرگتر، همکاری نزدیک با اسرائیل در جهت تضعیف قدرت‌های بزرگ، از قبیل عربستان سعودی، ترکیه و ایران است و نیز از هم‌گسیختن نظم منطقه‌ای، چراکه این را بهترین راه برای این می‌بیند که دو موجودیت یاغی سیاسی بتوانند به شکل فعلی‌شان دوام بیاورند و در مقابل فشارها برای تغییر مقاومت کنند.

عکس:جمالان



دیپلماسی

DIPLOMACY



کارنامه
سیاستمدار



قادر باستانی تبریزی

مدرس دانشگاه و ویراستار
خاطرات هاشمی رفسنجانی

هر سیاستمدار فرزند زمانه خویش است و کنش‌های او در چارچوب امکانات موجود، محدودیت‌های واقعی و گاه دخالت عوامل پیش‌بینی‌ناپذیر شکل می‌گیرد. نتیجه چنین کنش‌هایی معمولاً ترکیبی است از موفقیت و ناکامی، و میزان اثرگذاری آن‌ها نیز بسته به موقعیت، می‌تواند در سطح ملی، منطقه‌ای یا حتی فراتر از آن معنا پیدا کند. ارزش تاریخ دقیقاً در همین نکته نهفته است؛ اینکه تجربه‌ها را بدون تعصب و پیش‌داوری مرور کنیم، از آن‌ها درس بگیریم و برای آینده به کار ببندیم.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی یکی از چهره‌های اثرگذار تاریخ معاصر ایران است که عملکرد سیاسی او در همین چارچوب قابل فهم است. درباره او تاکنون تحلیل‌ها و نقدهای بسیاری نوشته شده و هر جریان سیاسی کوشیده است تصویر مطلوب خود را از او ارائه دهد. در این میان، ثبت منظم خاطرات روزانه طی بیش از ۳۵ سال، امکان نادری برای فهم درونی تصمیم‌سازی‌ها و فضای قدرت فراهم کرده است؛ امکانی که کمتر سیاستمداری در تاریخ جمهوری اسلامی آن را در اختیار پژوهشگران گذاشته است. به همین دلیل، هاشمی به یکی از پُر مطالعه‌ترین شخصیت‌های سیاسی ایران تبدیل شده و بی‌تردید در سال‌های آینده نیز همچنان موضوع تحقیق و بازخوانی خواهد بود.

هاشمی رفسنجانی در کارنامه‌ای که از میانه دهه سی تا سال ۱۳۹۵ امتداد دارد و نزدیک به شصت سال حضور پیوسته در عرصه سیاست را در بر می‌گیرد، هم‌پیروزی‌های مهم را تجربه کرد و هم با شکست‌های اثرگذار روبه‌رو شد. هر یک از این پیروزی‌ها، متناسب با جایگاه و نقش او، پیامدهایی روشن در روند تاریخ معاصر ایران بر جای گذاشت و هر یک از این شکست‌ها نیز به

همان اندازه، مسیر تحولات بعدی را تحت تأثیر قرار داد.

اگر پایان دادن به جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ را بزرگ‌ترین پیروزی حیات سیاسی هاشمی رفسنجانی بدانیم، بررسی ناکامی‌ها را نیز باید دقیقاً از همان نقطه آغاز کرد؛ چراکه پس از آن، مجموعه‌ای از توفیقات بزرگ و ناکامی‌های سرنوشت‌ساز رقم خورد که فهم آنها برای درک تجربه هاشمی و تحولات بعدی کشور ضروری است.

۱ شکست در بازنگری قانون اساسی

پایان جنگ خانمانسوز هشت‌ساله، که هاشمی رفسنجانی نقشی محوری و تعیین‌کننده در آن داشت، کشور را وارد مر حله‌ای تازه کرد. در آن مقطع، او از سرمایه‌ای کم‌نظیر بر خوردار بود. اعتماد امام خمینی را در اختیار داشت. در میان روحانیت و نهادهای قدرت شبکه‌ای گسترده و اثرگذار ساخته بود. از مشروعیت انقلابی بر خوردار بود و در افکار عمومی نیز به‌عنوان یک مدیر بحران شناخته می‌شد. همین مجموعه عوامل سبب شد بسیاری او را مناسب‌ترین چهره برای عبور کشور از شرایط جنگی و ورود به دوره بازسازی، ثبات و اداره‌پذیری بدانند.

در اردیبهشت ۱۳۶۷، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به‌همراه آیت‌الله خامنه‌ای و حاج احمد آقا خمینی، بر اساس گزارش‌های پزشکی، از بیماری سرطان امام خمینی آگاه شدند و دریافتند که بیش از حدود یک سال از عمر ایشان باقی نمانده است. این آگاهی، اهمیت زمان را دوچندان کرد و موجب شد در همین فرصت محدود، مجموعه‌ای از تصمیم‌ها و اقدام‌های بسیار مهم و سرنوشت‌ساز در دستور کار قرار گیرد که مهم‌ترین و دشوارترین آن‌ها، پایان دادن به جنگ بود.

جنگ هشت‌ساله، افزون بر آنکه به تثبیت نظام نوپای جمهوری اسلامی انجامید و رقبای سیاسی روحانیت، از جمله نیروهای ملی‌گرا و مارکسیست را از صحنه قدرت کنار زد،

تجربه‌های گسترده‌ای از اداره کشور در شرایط بحرانی نیز به همراه داشت؛ تجربه‌هایی که غالباً در فضای آزمون و خطا شکل گرفت. در این سال‌ها، اگرچه هاشمی به‌طور رسمی ریاست مجلس شورای اسلامی را بر عهده داشت، اما از سال ۱۳۶۲ و با پذیرش مسئولیت فرماندهی جنگ، عملاً به محور اصلی تصمیم‌گیری و یکی از کانون‌های اصلی قدرت در کشور بدل شد. هاشمی رفسنجانی در میانه جنگ به این جمع‌بندی رسید که بدون دسترسی به سلاح‌های پیشرفته، امکان پیروزی نظامی وجود ندارد. بر همین اساس، مسیری که برای تأمین سلاح در قبال همکاری در آزادی گروگان‌ها در لبنان گشوده شده بود، با نگاه مثبت او روبه‌رو شد. با این حال، هدف هاشمی صرفاً تقویت توان نظامی در میدان جنگ نبود؛ او به‌طور جدی به این می‌اندیشید که سطح تخصّص با آمریکا باید کاهش یابد و گروه‌های بزرگ سیاست‌خارجی، ولوله‌تدریج، گشوده شود.

در همین چارچوب، اقدام‌هایی صورت گرفت که به برقراری تماس‌های غیرمستقیم انجامید و حتی نزدیک‌ترین فرد به رئیس‌جمهور وقت آمریکا به تهران سفر کرد. در مقطعی، این مسیر رو به جلو به نظر می‌رسید، اما افشای ماجرا و حوادث پس از آن، همه‌چیز را بر هم زد و امکان ادامه این روند را از میان برد. هر چند امام خمینی در این پرونده از هاشمی حمایت کرد، اما فضای سیاسی به‌گونه‌ای رقم خورد که ادامه این مسیر عملاً ناممکن شد.

مجموعه تجربه‌های دهه نخست انقلاب، برای هاشمی این واقعیت را روشن کرد که اگر نظام اسلامی قرار است در عرصه حکمرانی و حتی در افق تمدن‌سازی موفق باشد، ناگزیر از ایجاد تغییرات جدی در ساختار اداره کشور است. به همین دلیل، پس از آنکه حکم جانشینی فرماندهی کل قوا را از امام دریافت کرد، کوششید این تغییرات را به‌صورت عملی در دستور کار قرار دهد. در ذهن او، چهار محور اصلی شکل گرفته بود: پایان دادن به جنگ، بازنگری در قانون اساسی، تعیین تکلیف رابطه با آمریکا و سامان‌دهی نسبت میان ارتش و سپاه.

پایان جنگ، سرانجام به نتیجه رسید. در حکم جانشینی فرماندهی کل قوا نیز روزنه‌ای برای سامان‌دهی و حتی ادغام نیروهای نظامی گشوده شد و بازنگری در قانون اساسی با موافقت امام خمینی آغاز شد. تنه‌امحوری که هاشمی رفسنجانی نتوانست در آن نظر امام را همراه کند، بهبود رابطه با آمریکا بود؛ موضوعی که همچنان یکی از گره‌های اصلی سیاست خارجی ایران باقی‌ماند.

تجربه دهه نخست انقلاب به‌خوبی نشان داده بود که با اختیارات گسترده‌ای که در قانون اساسی برای ولی‌فقیه پیش‌بینی شده است، هر دولتی در عمل با محدودیت‌ها و موانع جدی روبه‌رو می‌شود. همان نکته‌ای که مهندس بازرگان در مجلس خبرگان قانون اساسی با تمثیلی ماندگار بیان کرده بود؛ اینکه ولایت فقیه قیایی است که برای امام خمینی دوخته شده است. هاشمی نیز به‌تدریج و بر پایه تجربه عملی، به همین جمع‌بندی رسیده بود.

در این مقطع، او با آیت‌الله خامنه‌ای هم‌نظر بود که شورایی شدن رهبری می‌تواند راه‌حلی معقول برای جلوگیری از تمرکز قدرت و ایجاد توازن نهادی باشد. پس از کنار گذاشته‌شدن آیت‌الله منتظری توسط امام خمینی و با تشکیل شورای بازنگری قانون اساسی، هاشمی این ایده را به‌طور جدی پی گرفت و در کنار آن، بر دوره‌ای شدن رهبری نیز تأکید داشت.

در شورای بازنگری که اکثریت آن در اختیار جناح چپ بود، چهار کمیسیون شکل گرفت: قضایی، رهبری، اجرایی و سایر. ریاست کمیسیون «سایر» بر عهده هاشمی رفسنجانی بود. او در این کمیسیون موفق شد هم اصل شورایی شدن رهبری و هم تعیین دوره ده‌ساله برای آن را به تصویب برساند. روال شورا چنین بود که مصوبات کمیسیون‌ها معمولاً بدون بحث مجدد، در صحن شورا به رأی گذاشته می‌شد، اما زمانی که این مصوبه به صحن شورا رسید، آقای کروبی خواستار توقف رأی‌گیری و باز شدن دوباره بحث شد. حساسیت جناح چپ از این تصور ناشی می‌شد که پس از کنار رفتن آیت‌الله منتظری، یکی از نزدیکان امام، مانند حاج احمدآقا، به رهبری خواهد رسید. از این‌رو، هر طرحی که به محدود شدن قدرت رهبری می‌انجامید، چه شورایی شدن و چه دوره‌ای شدن، با مخالفت جدی آنان روبه‌رو شد. استدلال‌شان نیز این بود که مجلس خبرگان هر زمان که بخواهد می‌تواند رهبر را عزل کند و نیازی به تعیین دوره وجود ندارد.

هاشمی در پاسخ توضیح داد که در دنیای واقعی، چنین امکانی عملاً اغلب به یک طرفیت روی کاغذ محدود می‌شود، نه یک ابزار مؤثر. با این حال، با توجه به اکثریت جناح چپ در شورا، تلاش او به نتیجه نرسید. این ناکامی، شکستی صرفاً مقطعی نبود، بلکه پیامدهایی داشت که بسیار فراتر از آن زمان رفت.

با این شکست راهبردی، ایده‌ای که می‌توانست از تمرکز قدرت جلوگیری کند و نوعی توازن نهادی در ساختار سیاسی ایجاد کند، در چند سطح ناکام ماند: از یک سو، موضع نهایی امام که با وجود پذیرش برخی اصلاحات، با رهبری فردی مخالفی نکرد؛ از سوی دیگر، همراهی بخشی از روحانیت سنتی و نیروهای امنیتی که شورا را به‌مثابه تضعیف اقتدار می‌دیدند؛ و در نهایت، موقعیت دوگانه خود هاشمی که هم طراح این ایده بود و هم برای جلوگیری از خلأ قدرت، ناچار شد با نتیجه‌نهایی کنار بیاید.

هر چند هاشمی با ایفای نقش اصلی در جانشینی آیت‌الله خامنه‌ای، عملاً جناح چپ را در این رقابت سیاسی متضرر کرد، اما اگر ایده شورایی و دوره‌ای شدن رهبری به نتیجه می‌رسید، می‌توانست در بلندمدت به‌نفع بقای نظام و امکان‌های گسترده‌تر حکمرانی و حتی تمدن‌سازی تمام‌شود. حاصل نهایی این روند،